



**بیا بباریم**

**تعال نُمَطِرْ**

**let's rain**

عاشقانه‌های «فاتحه مرشید»

ترجمه فارسی: محمد رحیمی

ترجمه انگلیسی: لطیف زیتونی



۱

سکوتی سنگین همه جا را فرا می‌گیرد  
و آسمان  
با ابرهایی که از آن ماست  
در هم می‌فشارد  
بویی خوش می‌جوشد  
از روزنه‌های خاموش تنت  
و جای من را می‌گیرد  
بیا تا بیاریم  
و بسترمان را  
با اشک ملامت،  
خیس کنیم!

یَمْتَدُ صَمْتُ كَثِيفٍ  
وَتَضِيقُ السَّمَاءُ  
بِغَيْمِنَا  
يَنْزُبُوحٌ  
مِنَ الْمَسَامِ  
الْخَرَسَاءِ  
كَفَاكَ عَنِّي  
تَعَالَ تُمْطَرُ  
وَنُبَلَّلُ  
بِالْمَلَامِ لِحَافِنَا

۱

**A heavy silence is spread out  
And the sky is over-crowded  
With our clouds**

**Revelation oozes  
From the dumb  
Pores**

**Enough!**

**Come let's rain  
And wet  
The bed sheets with our reproach**

تُو را می ترساند	تُخيفَكَ لهفتی
نالہ من با باران	بالمطر
تو تشنه‌ای	أنت الظامئ
از ابتدای بودند	الأزلی
تشنه قطره‌های شبنم	لقطرات الندی
شبنم غنچه‌های صبحگاهی	ترتشفها
که فراموش می شوند.	خلسه
تو با یک دست	من براعم الفجر
لبانت را ناز می کنی	المنسیه
و با دست دیگر	تمسح الشفاه
با خارها	بکف
دست می دهی	وبأخري
با غرور.	تُصافح الأشواک
تو با	زاهياً
یک چتر	تَحتمی
عشقت را	من الحب
حفاظت می کنی!	بمطریه

۲

My passion for rain  
Frightens you

You who are eternally  
Thirsty  
For drops of dew

That you  
Secretly sip  
From the forgotten  
Dawn buds

Wiping your lips  
With one palm  
While the other  
Holds thorns

Over-confident

Sheltering yourself  
From love  
With

۳

من را در آغوش بگیر  
از آن سوی وجودت  
مانند یک گل سرخ وحشی  
قبل از آنکه  
گام‌هایم  
من را لگدکوب کنند

لَمَنِي  
من خلاء الرُّوح  
وردةً بريّة  
قبل أن تدوسني  
قدمای



۳

Gather me up  
A wild rose  
From the spirit's emptiness

Before my own feet  
Trample me down

٤

تُبْحَثُ تَحْتَ قَمِيصِي  
عَنْ رَائِحَةِ طِفُولَتِكَ

أُبْحَثُ  
بَيْنَ شَفْتَيْكَ  
عَنْ قَصِيدَةٍ  
تُشْبِهَنِي

تُرِيدُنِي أُخْرِي

أُرِيدُ رَجُلًا  
يُعِيدُنِي إِلَيَّ

زیر پیراهن من  
به دنبال رایحه کودکی می‌گردی

و من میان دو لب  
به دنبال شعری می‌گردم  
که شبیه من باشد

من را دیگری می‌خواهد  
و من کسی را می‌خواهم

که من را به خودم  
باز گرداند

؛

You search underneath my shirt  
For the smell of your childhood

I search  
Between your lips  
For a poem  
That looks like me

You want me to be another

I want a man  
Who makes me become myself

۵

تَتَكَيُّ الوَسَادَةُ	بالش
عَلِي وَجَعْنَا	به دردهای ما
وَالسَّرِيرُ	تکیه می‌زند
عَبْنَا يَصْرُ	و تخت
عَلِي طَيِّ	همچنان و بیهوده
المسافات	جیر جیر می‌کند
	و مسافت‌ها طی می‌شود
بینما	
يُعَانِقُ كِلَانَا	در حالیکه
سَفْرَه السَّرِي	هر یک از ما دیگری را در بر دارد

•

The pillow leans  
On our pain  
And the bed  
Vainly insists  
On folding  
Distances

While  
Each of us  
Embrace a secret journey

٦

آیا شیخ توست  
یا سایه من  
اینکه خوابیده است

بر بیداری من

یا آنکه

شاهدی است از غیب  
و به دنبال حقیقت می‌گردد!

أ شَبِحَكَ  
أُمُّ ظَلِّي  
هَذَا الَّذِي يَغْفُو  
عَلِيَّ أَرْقَى

أُمُّ أَنَّهُ

شَاهِدٌ غِيَابٍ  
يُبْحَثُ عَنْ يَقِينٍ؟

۶

Is it your ghost  
Or my shadow  
That falls asleep  
On my insomnia?

Or is it  
A witness of absence  
Looking for certainty?

أيهما اللأئذ	ای پناه آورده
بكدب الجرح	به عمق زخمی
المئنجدرفى	که در من ریشه کرده است
كانتمائى لكفئك	مانند نسبت من به دستان تو.
أنا بعض رضاء	من بخشی از
فهل رضيت	رضایت توام
بأنثى	پس آیا رضایت می‌دهی
تجلب الأفاصى	به زنانگی من
تروضاها	که دورترین‌ها را به من نزدیک می‌کند
علي العتبات الألیفة؟	تا تو عشوه‌ای کنی
	با خستگی‌های آشنا؟
قدرى	سرنوشت من این است
أن أختلق لصمتك همساً	که در برابر سکوت تو
وأضع یدی	پچپچی کنم
فى مهب اللمس	و دستم را بگذارم
علنى الأقیك	در راهروهای احساس
	شاید تو را ببینم!



v

O you! Taking shelter  
Deep in the wound  
That is rooted in me  
As my belonging to your palm

I am some of your satisfaction

Are you satisfied then  
With a female  
Who conjures up the utmost limits  
Taming them  
On the domesticated thresholds?

My destiny  
Is to invent whispers for your silence

And put my hand  
In the blowing touch  
So I might find you

-۸

ما مِنْ أَقْصَى	هیچ جای نرفته‌ای نیست
تغری	که من را
غیر سفری	برانگیزد
فیکَ	جز، سفر به سوی تو
أَنْتَ الْبَعِيدُ	تو از من دوری
کدَمی	مانند خونم!
ضَاجِعَةٌ	تمام احساس من
بَكَ الْحَوَاسُ	دنبال تو می‌گردد
فَأَيْنَ أَحْفِيكَ	پس کجا مخفی کنم تو را
عَنْ عَيُونِ الرِّغْبَةِ؟	از چشم مشتاقم؟
وَكَيْفَ أَحْمِيكَ	و چگونه سد کنم
مِنْ عَطَشِي	راه تشنگی شدیدم
حِينَ تَنْسَابُ	به تو را
بِكَاسِي	آن لحظه که لبریز می‌شود
وَحِينَ تَدُورُ	از کاسه جانم
بِرَأْسِكَ الْأَقْمَارُ؟	و آن دم که چندین ماه
	دور سر تو می‌گردد؟
تَ	ب
ع	ی
ا	ا
ل	ب
	ی
تَعَالَ نُلَبِّي	ا
نَدَاءَ الطُّبُولِ	بیا، تا
وَنُسْقِطَ عَنَّا	به صدای طبل‌ها

## الكلام المُلتم

پاسخ دهيم

و به سوى هم

سخنان بوسه دار بفرستيم!

A

No far-reaching limits  
Tempt me  
Except my journey  
In you  
Who are distant  
Like my blood

Crowded with you  
Are the senses  
So where can I hide you  
From the eyes of desire?

And how can I protect you  
From my thirst  
When you flow  
Into my glass  
And when moons  
Turn in your head?

C

O

M

E

Come, Let's answer  
The call of drums  
And drop down  
The veiled speech

۹

تَشْرُدُ	آواره می شود
النُّوطَةُ	هر بیت شعرم
عن قصيدتها	و موسیقیش
ويلبس الوتر الجداد	لباس آهنی می پوشد!
أخافُ	می ترسم
أن يُخمد الموتُ	مرگ
ما لم يُولد بيننا	خاموش کند
	آتش عشقی که تازه
	در بین ما
	متولد شده است!

۹

The note  
Wanders away  
From the poem  
And the chord puts on mourning

I fear  
Death stifles  
What hasn't been born  
Between us

۱۰

تنها دریا است  
که سرگشتگی من را می فهمد  
من تمام بیداری ام را  
به او می بخشم  
قبل از آنکه  
اشک های یک جهان  
من را بشوید!

وحده البجر  
یلیق بتوتری  
أهدیه إياه  
كلّ صحو  
قبل أن تغسلني  
دموع العالم

۱۰

Only the sea  
Worthy of my torment

I offer it  
Every waking hour  
Before the tears of the world  
Wash me out

۱۱

من در بین دو قطره اشک  
خودم را نگه می‌دارم  
تا شعرم  
تمام شود!!

و أتماسكُ  
بین دُمعتین  
کی یَكْتَمَلُ القصيد



۱۱

And I steady myself  
Between a couple of tears

So the poem achieve its fullness

لا تُغلق الباب	در را بر نسیم
بوجه النّسیم	مبند
فأحشاؤنا	آزادگی
یَعصرها الحرّ	عصاره درون ما را
والقمر	گرفته است
عن رُفقتنا اعتذر	و ماه
	از با هم بودن ما
لیل آخر	معذور است
یمرّ	شبی دیگر
لا دمعُ بکر	می گذرد
لا نواح	بدون هیچ اشک تازه‌ای
ولا زغارید	یا ناله نئی
	یا ترانه‌ای
تعال نُغرّد	بیا
فطیور اللیل	تا با هم بخوانیم
یُداعبها الضّجر	چرا که پرندگان شب
	با درد هم بازی می کنند!!

۱۲

Do not close the door  
In the face of the breeze  
Our insides  
Are squeezed by the heat  
And the moon  
Declined our company

Another night  
Goes by  
No virgin tears  
No wailing  
No shouts of joy

Come let's chirp  
The night birds  
Are overcome by boredom

۱۳

تُحَلِّقُ بَعِيدًا	دورتر از
عَنْ شَهَقَاتِي	ناله‌های من
يَجْتَاخُنِي	پرواز می‌کنی
دُورًا الْأَعَالِي	و من را
أَمَا تَكْفِيكَ	سرگیجه غربی فرا می‌گیرد
اللَّيَالِي	آیا برای تو بس نیست
تُسَابِقُ الْغَيْمَ	که شب‌ها از ابرها
كَمْ وَأَوِيلَ الْجِبَلِ؟	پیشی می‌گیرند؟
تَعَالِ	بیا
فِي نَفْسٍ أَخِيرٍ	در نفس‌های آخرم
نَلَمْ أَصْدَفَ الْكَلَامَ	مروایدهای سخن را
فِي عِقْدِ الْقُبُلِ	دور نگین بوسه بگذاریم

۱۳

You soar further away  
From my joyful sounds  
Vertigo  
Conquers me

Aren't the nights  
Enough,  
That like mountain songs  
Compete with the clouds

Come  
In a last breath  
To gather the shells of speech  
In a necklace of kisses

بمُحَاذَاةٍ	همراه عمر رفته
عُمُرٍ ضَائِعٍ	در خاموشی و بی‌سخنی
فِي الْأَلَاكِلَامِ	
تُهْدِدُ الرِّيحُ	باد تکان می‌دهد
حَرْفًا	
	حرفی را که برای عمر دوباره‌ام
أَلْتَقِطُهُ	
لِعَمْرٍ ثَانٍ	نگه داشته‌ام!!

۱۴

Beside  
A life wasted  
In the unsaid

The wind lulls  
A letter

That I pick up

For a second life

تَضِيقُ حُنْجرتي  
بَاهَاتٍ دفينه

حنجره‌ام می‌گیرد  
با آه دفن شده در

أ أشرعُ الصِّدرَ للرياحِ؟

دروزم  
آیا سینه‌ام را برای بادهای باز کنم؟

أم أهوى  
إلي حيثُ  
جرحُ أخرسُ  
ينزوي؟

یا به سوی آن جایی بروم  
که زخمی خاموش  
نشسته است؟

وكيف أقتلعُ  
جذوره  
دون أن تنزفَ  
الأرض  
تحت أقدامي

چگونه ریشه‌کنش کنم  
بدون آنکه خون ریزی کند

زمین  
زیر گام‌های من؟



۱۵

My throat is stifled  
With buried moans

Shall I open up my chest to the wind?

Or fall down  
Where  
A dumb scar  
Hides?

How can I  
Uproot it  
Without the earth  
Bleeding  
Beneath my feet?

۱۶

و از من می خواهی

تا نیمی از وجودم

را در قمار

ببازم

که

خودم را ببرم!!

مانند خورشیدی

گوبا

در اوج سکوت

من ناتوانیم را دوست دارم

و از گریه خجالت نمی کشم!

وَتَسألُنِي  
أَنْ أَقَامِرَ بَبَعْضِي

كِي أُرِيحُنِي

كشمس

فصِيحُهُ بَصَمَتِهَا

أَحَبُّ ضَعْفِي

وَلَا يُخَجِّلُنِي الْبِكَاءُ

۱۶

And you ask me  
To gamble a part of me  
So I gain myself

Like a Sun  
Eloquent in its silence  
I love my weakness  
And I am not ashamed of tears

۱۷

عذراءُ	زیبارویی
من کلّ انتماءٍ	در کمال حسن
كحقیبهُ یدِ	مانند یک کیفِ دستی
أُدخرُجُ	غلط می‌خورم
بین فقدانٍ	میان عدم!
وفقدانٍ	
أرانی بعینیکَ	تو را با چشمان خودت
فَلیمَ تَمضی	دیدم
بعیدا أمامی؟	پس چرا
	در پیش چشمانم
	از من دور می‌شوی؟

۱۷

Free  
Of all sense of belonging  
Like a suitcase  
I roll down

Between one loss  
And another

I see me through your eyes  
So why go far  
Ahead of me?

۱۸

برای من فرقی ندارد

که

آب روی آتش دلم

نمی‌ریزی

تنها آتش برای من کافی است

ما ضررتی

أن تبخلَ بمائک

وخذها النارُ تعیننی

۱۸

I don't care  
If you spare your water

Only fire has meaning to me

۱۹

ها أنا  
 أَعْلَقُ ابْتِسَامَتِي  
 عَلِي مَشْجَبِ الْأَلَمِ  
 وَأَمْضِي  
 إِلَي لِقَاءِ افْتِرَاضِي

لِمِثْلِهِ  
 خُلِقَ  
 أَحْمَرُ الشَّفَاهِ

من لبخندم را  
 به چوب لباسی درد،  
 می‌آویزم

و راه می‌افتم  
 برای دیداری خیالی.  
 این لب‌های سرخ

برای چون‌اویی  
 آفریده شده است.



۱۹

Here I am  
Hanging my smile  
On the peg of pain  
And heading  
To a virtual date

For such  
Lipstick  
Was invented

۲۰

مُسْرَعُهُ أَمْشَى

دوان دوان می روم

خَلْفَ ظِلِّ

دنیال سایه ای

که نذرِ

مَنْدُورِ

لورَمِ الأَقْدَامِ

تاول گام هایم است!!

۲۰

I walk fast

Behind a shadow

Devoted  
To my hurting feet

۲۱

من را یک عمر دیگر شاید،  
 تا بازگردانم  
 کودکی ام را  
 و تو را کودکی دیگر باید  
 تا در قلبم  
 بزرگ شوی  
 و ما را مرگی باید  
 تا یکدیگر  
 را در قاب  
 دیوار دوست داشته باشیم!

يَلزَمُنِي عُمْرٌ  
 لِأَسْتَعِيدَ  
 طِفُولَتِي  
 تَلزَمَكَ طِفْلَةٌ  
 لِتَكْبُرَ بقلبي  
 وَيَلزَمُنَا مَوْتٌ  
 لِنَحْبَ بجدارةً

۲۱

I need a whole life  
To recover  
My childhood

You need a childhood.  
To grow up in my heart

And we need death  
To be worthy of love

۲۲

خسته و زار

مُتعباً

بدنم

ينهارُ الجسدُ

تحت عودتكُ

با صدای عود تو می لرزد،

أيرقصُ؟

می رقصد

أم يُصلي؟

یا نماز می خواند؟ نمی دانم

و كيف يحتملُ

چگونه خوشحالی را تحمل کند

فرحهُ

آنگاه

تضرم النار

که آتشی را

في حُطام؟

در هیزم می افروزد!

۲۲

Tired  
The body breaks down  
Under your coming back

Should it dance  
Or pray?

And how could it endure  
A joy  
That sets fire  
To the wreckage?

۲۳

چه قدر در خود فرو رفته  
از خوشحالی

کم کَبِحْتُ  
من فرحاً

تا گم نکنم  
راههای به تو رسیدن را  
و الان من

کیلا أفقد  
انتمائی إلیک  
وها أنا

از تو بر می‌گردم  
تا گم نکنم

أستعیدنی منک  
کیلا أفقد

توان اندوه و غم را!

قدرتی علی الحزن



۲۳

How much joy  
Did I curb  
So as not to lose  
My belonging to you

Here I am  
Restoring myself from you  
So as not to lose  
My ability to grieve

أصونُ ذَاكِرَةً	از حافظه‌ای مراقبت می‌کنم
تَخُونُنِي	که به من خیانت کرد
وَأَهْرَعُ عَارِيَةً	و برهنه می‌دوم
نَحْوَ الْمَجْهُولِ	به سوی چیزی که نمی‌دانم.
وَلَكِي أَمْتَحَنَ	و برای آنکه
بِلاغَةَ الْأَيْنِ	بلاغت ناله‌هایم را امتحان کنم
أذرفُ حَرْفًا	حرفی می‌پاشم
عَلِي أَوَّلِ سَطْرِ	بر اول سطر
مِن نَصْفِ دَهْرٍ	از آن نیمه
مِن عُمُرِي	عمرم
أَجُوبُ تَخُومِي	من مفاصلم را یک یک می‌پاییم
بِحَثَا	در جست و جوی
عَنْ طِفُولَةٍ تَنْقُصُنِي	کودکی که من را نابالغ کرده است
وَأَوْهَمُ النَّفْسَ	و به خودم می‌فهمانم
أَنَّ الْهَزِيمَةَ	که شکست
أَهْوَنَ مِنْ عَدَمِ الْخَوْضِ	از دل به دریا نزدن
فِي الْمَعْرَكَةِ	راحت‌تر است
أَلَمْ بَعْضِي الضَّائِعِ	من قسمت‌های از دست رفته ام را
فِي اللَّأِ وَجُودِ	در این ناکجا آباد
أَحْطَطُهُ	بغل می‌کنم
لِيُظَلَّ وَهْمِي	و آن را عطرآگین می‌کنم

بالحياة قائما

تا همچنان

در توهم زندگی باقی بمانم!

۲۴

I save a memory  
That betrays me

And rush naked  
Towards the unknown

And in order to test  
The rhetoric of moaning  
I shed a letter  
On the first line  
Half through  
My life

I wander beyond my limits  
Searching for  
A missing Childhood  
And deceive myself  
That defeat  
Is better than  
Desertion

I collect my lost part  
In non-existence  
I mummify it  
So my illusion of life  
Stays alive

۲۵

با هم

همه چیز ممکن است

حتی جدایی!!

معاً

کلّ شیء مُمکن

حتّی الفراق

۲۵

Together

All is possible

Even separation

۲۶

در حالی که  
 خواب می‌بینم  
 در کنار پنجره‌ای رو به دریا  
 و در کنار یک بخاری دوست داشتنی

تو صخره‌ها را کنار می‌زنی  
 از روی سینه من

خواب می‌بینم  
 خواب یک باران ملایم را  
 که مزه عرق تنت را می‌دهد!

خواب می‌بینم  
 شبی طولانی‌تر از بی‌خوابی‌ام را

با یک بربط  
 همچنان که در نقاشی‌های شرقی!

بیدک تَزِيحُ الصَّخْرَ  
 عن صدری  
 أحلم  
 برداذِ بطعمِ عرقِک  
 بلیل أطول من أرقی  
 ومزهریه

كما فی اللوحة  
 الشرقیة

۲۶

Yet

I dream

Of a window overlooking the sea  
Of an affectionate fireplace  
Of your hand removing rocks  
Off my chest

I dream

Of a rainfall that tastes of your sweat  
Of a night longer than my insomnia  
And a flower vase

As in the oriental

Painting

۲۷

خواب می بینم  
دارم بالا می روم

از پله های آبی  
به سوی افق  
آنجا که دست تو

با گرمای شفق  
من را به دنبال خودش می کشد

أحلم  
أن أرتقى  
السَّلاَمِ المائیة  
نحو الأفق

حيثُ يدك

بدفء الشفق  
تسحبني



۲۷

I dream  
Of climbing  
The water stairs  
Towards the horizon

Where  
With the warmth of twilight  
Your hand pulls me

۲۸

أَسْتَدْنِي	بگذار تکیه کنم
فَقَدْ وَهَنَ الْقَوَامُ	دیگر توان ایستادن ندارم
وَعَيْمَةٌ بَلِيلِي	ابری در شب من هست
يَحْلُو لَهَا الْمَنَامُ	
عَلِي عَشْبَ صَدْرِك	که دوست دارد
	روی سینه تو آرام بخوابد
أَسْتَدْنِي	پشت و پناهم باش
وَدَعْ جَانِباً	و جایی بده
مِجْدَافَ الْأَسْتَلَّةِ	به پاروی قایقِ خواسته‌های من
فَقَدْ تَعِبَ الْبَحْرُ	
	دیگر دریا خسته شده است
مِنْ فَيْضِ مَدْيَ	از زیادی جزر و مدِّم
	تکیه‌گاهم باش
أَسْتَدْنِي	آنچه از فردایم مانده
مَا تَبَقِيَ مِنْ غَدَى	
وَمَا ضَاعَ مِنْ أَمْسَى	و آنچه از دیروزم رفته است
فِي انْتِظَارِك	همه در انتظار تو بوده و هست!

۲۸

Sustain me  
My body waxed feeble  
And a cloud in my night  
Likes to sleep  
On the grass of your chest

Sustain me  
And drop  
The paddle of questions  
The Sea is tired  
Of the overflow of my tide

Sustain me  
For what Remains of tomorrow  
And what was lost of yesterday  
Waiting for you

۲۹

و بیا تا بباریم  
عشقم

کم کم دارد  
عتیق می شود

در جام های خاطرم

و هیچ نگاری

چون تو نمی شود!

وتعال نُمَطِرُ

قد تعتق الشوق

فی دنان الخاطر

ولا ندیم یشبهک

۲۹

And come let's rain

Longing has ripened  
In the vessels of the soul

And no lover compares to you

۳۰

من زنی هستم	إمرأة
از زمانی دیگر	من زمن آخر
که هرگاه	أضعُ سَمَاعَتِي
گوشی معاینه‌ام را	علي قلب عالم
بر قلب جهان می‌گذارم	لا يسمعني
هیچ صدایی نمی‌آید	وكلما
و هر گاه	كسّر الصّخرُ
صخره‌ای	مدى
خروش موجم را می‌شکند	وهبته للرمال
من آغوش خود را	فاعصف
برای شن‌ها باز می‌کنم	بما تبقي
پس تندبادی شو	من بقايا غصون
وته‌مانده شاخه‌ها را ببر	
من آنها را	
نذر هیچ کرده‌ام	
من شراب تلخ طوفان را می‌نوشم	
شاید	
اجلم در رسد	
با جرعه‌ای از عشق، شاید	

۳۰

From another era

I apply my stethoscope

To the heart of a world

That does not hear me

And whenever

Rocks break up

My flow

I offer it to the sand

So, blow over

The remaining

Debris of branches

That I consecrated

To nothingness

I will drink the toast of the storm

That I may perhaps

Die

Of a love

Overdose

از دفتر نشانه‌ها

۳۱

لا تقل: "للغیاب طعم الجنون"

نگو

نبودنت طعم جنون دارد

أغمض عينك

چشمت را ببند

أینما تكون

هر جا هستی

ستجدني...

من را می‌یابی

كالبحر أقیم

من

بین مدّ و جزر اهییم

مانند دریا

ولا أرحل أبدا.

همیشه

بین جزر و مد،

سرگردانم

ولی جایی دوری نمی‌روم!!



۳۱

**Absence**

Do not say “absence tastes like madness”  
Close your eyes  
Wherever you are  
You will find me . . .  
Immovable as the sea  
Wandering about  
In the ebb and flow  
Never absent.

